

بیتا سندا



مأمور Z

با جنگجوی نقاب دار

رو به رو می شود





مأمور Z

با جنگجوی نقاب دار رو به روی می شود

نویسنده: **مارک هادون**

مترجم: **بیبا ابراهیمی**

توی رختکن بود که برای دومین بار مأمور Z به سراغم آمد. کفش هایم آب رفته بودند. چه آب رفته بودند، چه نرفته بودند، پایم را که توی کفش کردم فهمیدم اگلاً سه سانتیمتری برایم کوچک شده اند. جنکس و بارنی جلویم نشسته بودند، در نتیجه تنها کاری که کردم این بود که دوباره کتانی هایم را پوشیدم.

به کفش هایم نگاه کردم. کارشان خوب بود. احتمالاً با یک جفت دیگر عوضشان کرده بودند. ولی کفش های جدید را دقیقاً شبیه قبلی درست کرده بودند. حتی خراش پنجه ی لنگه ی چپ و خوردگی بند کفش سمت راستی را هم روی این یکی در آورده بودند.

کفش ها را پشت و رو کردم. حرف Z با قلم تراش کف کفش ها کنده شده بود. آن ها را انداختم توی ساک ورزشی و بدون اینکه به پشت سرم نگاه کنم، از رختکن بیرون رفتم. وقتی به خانه رسیدم، گل میخ های ته کتانی فوتبالم ساییده شده بودند، اما نقشه ام را کشیده بودم.

کار مأمور Z ساخته بود!

سرشناسه: هادون، مارک
Haddon, Mark

عنوان و نام پدیدآور: مأمور Z با جنگجوی نقاب‌دار روبه‌رو می‌شود/ نویسنده مارک هادون؛ مترجم بیتا ابراهیمی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص.

فروست: مأمور Z: ۱.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۲۹-۹ : دوره؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۱۳-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Agent Z meets the masked crusader, c1۹۹۳

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) — قرن ۲۰م.

موضوع: Children's stories, English — 20th century

شناسه افزوده: ابراهیمی، بیتا، ۱۳۵۵ — مترجم

رده بندی کنگره: PZ۷۵۳م۲ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۱۵۵۳۰

AGENT Z Meets the Masked Crusader,
Copyright © Mark Haddon, 1993.
All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن، Mark Haddon خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

مأمور Z

مأمور Z با جنگجوی نقاب‌دار روبه‌رو می‌شود

نویسنده: مارک هادون

مترجم: بیتا ابراهیمی

ویراستار: نسرين‌نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح جلد: بابک قادری

طراح گرافیک: مهدخت رضاخانی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۲۹-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۱۳-۸

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، بلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

• استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.



تقدیم به جولین

به ماجراهای ما خوش آمدید.



چیز وحشتناکِ زیرِ لحاف



قایق در دریای متلاطم می‌پیچید و می‌چرخید. سر بلند کردم و به کف خروشان‌ی نگاه کردم که به پنجره‌ی کابین می‌پاشید. هر چند وقت یک بار، وقتی روی موجی قرار می‌گرفتم، می‌توانستم جزیره‌ها را ببینم و ابرهای طوفانی عظیمی که بر فرازشان بودند. لبه‌ی دستشویی فلزی را گرفتم و به آینه نگاه کردم. از چهره‌ام معلوم بود که چقدر خسته و درمانده هستم. زیر چشمانم پف کرده بود. بریدگی بزرگی روی گونه‌ی راستم دیده می‌شد. موهایم به هم ریخته بود.

برنامه‌ریزی می‌کردیم. اما ظهر که شد، آسمان سیاه شد و قطرات باران روی عرشه کوبیدند و طوفان شروع شد.



با تمام وجود خسته بودم، دریازده شده بودم، واقعاً نیاز داشتم کمی بخوابم، اما نمی‌دانستم در میان چنین طوفانی می‌توانم بخوابم یا نه. به صورت آب پاشیدم و با حوله‌ای خشکش کردم. از در گذشتم و از راهروی باریک به سمت اتاقم رفتم و برای حفظ تعادل در برابر موج‌هایی که ما را بالاوپایین می‌انداختند، دستانم را به دیوار گرفتم. «حالت خوبه پِن؟» مامان بود. توی پاگرد ایستاده بود و یکی از گل‌های مصنوعی را با آب پاش تمیز می‌کرد.

دو هفته بود که اینجا لنگر انداخته بودیم و دنبال گنج می‌گشتیم. جایی، زیر کشتی ما، بقایای کشتی شکسته‌ی تورنادو^۱ آرمیده بود. و تورنادو، وقتی که غرق می‌شد، پانصد شمش طلا را حمل می‌کرد. می‌خواستیم آن‌ها را بالا بیاوریم. این‌همه راه نیامده بودیم که دست خالی برگردیم.

کار آسانی نبود. اول اینکه دور تا دورمان را صخره‌های مرجانی گرفته بودند. هفته‌ی پیش کشتی به یکی از آن‌ها برخورد کرد و شکافی در بدنه‌ی کشتی ایجاد شد. مجبور شدیم دو روز تمام را صرف تعمیر کشتی کنیم تا غرق نشود.

اینجا پر از کوسه هم بود. همین دیروز که با کاپیتان واکر مشغول غواصی بودیم و وسط صخره‌های مرجانی به دنبال بقایای تورنادو می‌گشتیم، کوسه‌ای به اندازه‌ی یک زیردریایی ناگهان از توی تاریکی بیرون آمد و جلوی چشم من کاپیتان را زنده‌زنده خورد. در آخرین دقایق توانستم خودم را به سطح آب برسانم.

بد شدن آب و هوا همه‌چیز را بدتر کرد. صبح امروز، زیر نور درخشان خورشید روی عرشه نشسته بودیم و برای غواصی بعدی

1. Tornado

عذرخواهی کردم و از روی تختم بلند شدم. اما به این راحتی‌ها دست‌بردار نبود. جلوی در ایستاد و با قیافه‌ی جدی نگاهم کرد و گفت: «خب؟ چرا صدام رو نشنیدی؟»

«من یه وایکینگ بودم.»

«واقعاً که بن! تو نصف روز سرت توی ابرهاست. باید تکالیف مدرسه‌ات رو انجام بدی. می‌تونی هزار تا کار دیگه بکنی. شامت سرد شده و تو دوباره توی ناکجاآباد سیر می‌کنی! چرا این کار رو می‌کنی، هان؟»

گفتم: «نمی‌دونم بابا.»

به نظر خیلی مسخره می‌آمد. کم پیش می‌آمد که نتوانم جواب سؤالی را بدهم، اما وقتی بابا جدی می‌شد، دستپاچه می‌شدم و دلم می‌خواست هر چه زودتر مکالمه‌مان تمام شود.

سری تکان داد و گفت: «برو خیال‌باف! قبل از اینکه غذای یخ‌کنه برو پایین.»

آخر شب به سؤال بابا فکر کردم. و خوب که فکر کردم، جواب سؤالش را پیدا کردم. دقیقاً می‌دانستم چرا می‌روم توی دنیا‌های دیگر. موضوع این است: یک روزهایی زندگی عالی است. خورشید

گفتم: «آره ... خوبم.» و دستم را از دیوار برداشتم، صاف ایستادم و به طرف اتاق خوابم رفتم.

همیشه این کار را می‌کردم، توی خیالم می‌دیدم جای دیگری هستم، به دنیایی می‌رفتم که کاملاً مال خودم بود. شاید به همین دلیل هیچ‌وقت تلویزیون تماشا نمی‌کنم. انگار خودم یک تلویزیون توی سرم دارم. مامان می‌گوید که تخیلاتم خیلی فعال است. فکر می‌کند که با این حساب وقتی بزرگ بشوم، نویسنده می‌شوم یا هنرمند یا یک همچین چیزهایی. خب، مامان من این‌طوری است. همیشه نیمه‌ی پُر لیوان را می‌بیند.

برخلاف بابا!

بابا وقتی می‌بیند من رفته‌ام توی دنیای خودم، دیوانه می‌شود. یادم است چند هفته پیش، یک شب توی اتاق دراز کشیده بودم و فکر می‌کردم یک وایکینگ^۱ هستم که پدر سرش را از لای در اتاقم آورد تو و با حالتی خسته و ناراحت گفت: «بن! معلومه داری چی کار می‌کنی؟ پنج دقیقه‌ست که دارم صدات می‌زنم.»

۱. Viking: گروهی از ژرمن‌ها که جنگجویان دلیری بودند و در سال‌های ۸۰۰ تا ۱۰۵۰ میلادی با کشتی‌های خود به بخش‌های مختلف اروپا یورش بردند.

از مأموریت‌های فوق‌العاده جسورانه
و بامزه‌ی مأمور Z لذت ببرید.



مأموریتِ بعدی مأمور Z چیست؟

در داستان بعدی بن در خطر است. شاید مجبور شود تعطیلاتش را با خاله‌گوئن دیوانه‌اش بگذراند. بالاخره قیس درمی‌رود و در اردوی مدرسه اسم‌نویسی می‌کند. توی اردو صخره‌نوردی می‌کنند، قایق‌های دشمن را غرق می‌کنند و با خمیردندان خراب‌کاری به بار می‌آورند. بعد روزنامه‌ای پیدا می‌کنند که نشان می‌دهد رئیسشان، «کله‌نارنجکی»، سارق فراری بانک است. کله‌نارنجکی خیال دارد اموال دزدی را که خاک کرده، هرچه زودتر بیرون بیاورد و مأمور Z و بقیه‌ی اعضا باید دستش را رو کنند.

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است

که انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب»

رایبندرانات تاگور

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....